جلسه 25

چهار‌‌شنبه - 23/01/۹6

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به قمار بود. مطلبی را در پایان بحث نقل کردیم از آقای سیستانی که ایشان فرمودند که و لو قمار حرام تکلیفی است و باطل هم هست و شرعا ما مستحق آن عوض نیستیم اگر ببریم و لکن اگر بدانیم که آن شخص مغلوب راضی است به تصرف ما در مال او، هر چند قمار باطل باشد، این تصرف بلامانع است.

شبیه این مطلب را در بحث قرض ربوی هم گفتند. گفتند بانک‌های خصوصی که پول می‌‌گذارند مردم در آن، شرط سود هم می‌‌کنند، ‌این شرط سود حرام است بدون شک، حالا به اسم قرض نباشد، اسم‌های دیگر باشد، ولی واقعش قرض با سود باشد، یعنی پول می‌‌گذارد بانک سود می‌‌گیرد، ‌این سودی که می‌‌گیرد شرطش حرام تکلیفی است ولی چون ما می‌‌دانیم که صاحبان بانک طبق قوانین خودشان به ما سود می‌‌دهند و راضی هستند و لو ما شرعا مستحق نباشیم گرفتن سود بلامانع است و لو مالک نمی‌شویم آخر سال هم لازم نیست خمس بدهیم چون مالک نیستیم ولی بخاطر رضایت مالک تصرف ما حلال است. فرق می‌‌کند با بانک دولتی. در بانک دولتی چون مجهول المالک است نیاز به اذن حاکم است. بانک خصوصی مال صاحبانش است و ما می‌‌دانیم و لو به ظهور عرفی یا اطمینان ‌که راضی هستند به تصرف ما در این سودی که به ما می‌‌دهند و لو شرعا ما مستحق نباشیم. برای این‌که مشکل شرعی تکلیفی هم پیدا نکنیم ایشان گفتند در هنگامی که پول را در بانک خصوصی می‌‌گذاریم قصد نکنیم که ما طلبکاریم، ‌یعنی انشاء شرط نکنیم. داعی مهم نیست، من چون این بانک سود بیشتر می‌‌دهد پول را در این بانک می‌‌گذارم، این مهم نیست. مهم این است که در هنگام قراداد شرط نکنم، ‌اخذ التزام نکنم، ‌خودم را طلبکار انشاء نکنم نسبت به این سود و لو داعی من از گذاشتن این پول در این بانک گرفتن سود است. این مشکلی ندارد. حرمت تکلیفیه هم برطرف می‌‌شود. گرفتن سود هم چون مطمئنیم که این‌ها راضی هستند حتی علی عدم تقدیر الاستحقاق شرعا به ما این سود را بدهند، ‌تصرف ما در این سود حلال است.

در مقابل این فرمایش دو نظر هست:

یک نظر، نظر امام است. امام می‌‌فرمایند مواردی که در روایات عنوان خود ربا، ‌قمار، اجر الغنا، اجر الزنا، سحت و حرام تلقی شده، اجر الزانیة سحت، ثمن المغنیة سحت، عوض قمار در روایات به عنوان خودش تحریم شده است، ربا تحریم شده است، حتی اگر کسی که ربا می‌‌دهد، ‌راضی باشد که ما تصرف کنیم در آن، به عنوان ثانوی ربا حرام است، به عنوان ثانوی عوض القمار حرام است. ربطی به بحث لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه ندارد. آن، عنوان آخری است در مقابل این عنوان.

این یک نظر.

نظر دیگر نظر مرحوم آقای خوئی است. مرحوم آقای خوئی در بحث اجاره وقتی صاحب عروه شبیه فرمایش آقای سیستانی را مطرح می‌‌کنند، ‌صاحب عروه البته بحث ضمان را مطرح کرده، گفته که در اجاره فاسده، مثلا برای حمل مشروب الکلی اجیر شده، این اجاره، فاسده است دیگه، ‌بعد مستاجر که گفته آقا! این بار مشروب الکلی را تا فلان شهر ببر، به تو صد هزار تومان مثلا می‌‌دهم، ‌این صد هزار تومان را آن مستاجر که به این اجیر که حامل مشروب الکلی است به مقصد، می‌‌دهد، ‌صاحب عروه می‌‌گوید که اگر این پرداخت کنند این اجرت که مستاجر است عالم است به فساد اجاره شرعا، می‌‌داند که اجاره شرعا صحیح نیست، ‌پس وقتی که این صد هزار تومان را می‌‌دهد به این اجیر معنا ندارد که معلق کند اعطاء این صد هزار تومان را بر استحقاق شرعی، ‌بگوید اگر تو شرعا مستحقی این صد هزار تومان را بگیر. تو که می‌‌دانی او شرعا مستحق نیست، عالمی به فساد اجاره. و لذا صاحب عروه می‌‌گوید در این فرض پس اعطاء‌ این صد هزار تومان معلق نیست بر استحقاق شرعی و لذا وقتی که آن آقا این صد هزار تومان را گرفت و مصرف کرد ضامن نیست.

ولی خب لازمه فرمایش صاحب عروه همان فرمایش آقای سیستانی است. اگر این‌طور است پس جواز تصرف هم دارد این شخصی که پول را گرفته است. ولی صاحب عروه این را نگفته است.

آقای خوئی در آنجا اشکال کرده به صاحب عروه. گفته آقا! اینی که می‌آید اجرت می‌‌دهد بر این فعل حرام و لو عالم است به فساد شرعی، ‌به عنوان ما یستحقه شرعا این پول را نمی‌دهد ولی به عنوان ما یستحقه واقعا این پول را می‌‌دهد، به عنوان وفاء به اجاره این صد هزار تومان را به این اجیر می‌‌دهد. یا آن مشتری خمر که می‌‌داند بیع الخمر فاسد است شرعا، ‌خمر را می‌‌خرد، پنجاه هزار تومان پول می‌‌دهد، می‌‌داند این بیع، ‌فاسد است و لکن به عنوان وفاء به عقد این پول را می‌‌دهد، ‌به عنوان این‌که این، ‌ثمن خمر است این پول را می‌‌دهد. این مردمی که کار به دین ندارند، این‌ها وقتی خرید و فروش می‌‌کنند به چه عنوان ثمن را می‌‌دهند؟‌ به عنوان ما یستحقه الطرف الآخر می‌‌دهند نه به عنوان رضای به تصرف بطور مستقل. پس می‌‌شود که افراد به عنوان ما یستحقه شرعا این پول را ندهند ولی در عین حال چون به عنوان وفاء به عقد و به عنوان ما یستحقه الطرف الآخر واقعا می‌‌دهند و او مستحق نیست، تصرف او در این مال حرام بشود.

بله، اگر بگوید این صاحب مال: حتی اگر واقعا هم مستحق نیستی، ‌نه شرعا نه واقعا، من راضی‌ام این پول را بگیریی. این معنایش این است که به عنوان وفاء‌ به عقد این پول را نمی‌دهد، می‌‌گوید حتی اگر به عنوان وفاء به عقد هم نباشد مال خودم هست بگیر و بخور. بله، این اشکالی ندارد. اما اکثر موارد در معاملات و لو طرفین عالم به فساد باشند به عنوان وفاء به معامله پول را تحویل طرف مقابل می‌‌دهند نه به عنوان رضای مستقل با قطع نظر از استحقاق. بله، چون عالمند به فساد شرعی با قطع نظر از استحقاق شرعی این پول را می‌‌دهند ولی این‌که رضای مستقل نیست. بلکه به عنوان وفای به عقد و اعطاء‌ ما یستحقه واقعا این پول را می‌‌دهند. بانک خصوصی هم همین است. این صاحب بانک خصوصی می‌‌گوید قراداد بستیم‌، ‌بله، می‌‌داند که شرعا این قرارداد نافذ نیست اما به عنوان قرارداد کاری هم به شرع ندارد، به عنوان وفاء به قرارداد این پول را می‌‌دهد، ‌بیش از این ظهور ندارد. بله، اگر یک موردی به او بگوییم، بگوییم آقا! اگر قراردادمان هم نادرست باشد، نه شرعا فقط، شرعا، عرفا، واقعا، شما راضی هستی این پول را من مصرف کنم؟ او بگوید بله، این از نظر آقای خوئی بی اشکال است. ولی از نظر امام باز اگر ربا باشد، ‌اگر عوض القمار باشد، ‌اگر اجر الزنا باشد، ‌اجر الغنا باشد، حرام مستقل است.

[سؤال: ... جواب] لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه. طیب نفس دارد، مالک است، ‌طیب نفس دارد.

به نظر ما فرمایش امام قابل مناقشه است. ظهور عرفی ندارد مثلا اجر الزانیة سحت، اجر المغنیة سحت در این‌که بخواهد بگوید اگر صاحب مجلس بگوید آقا! شما آمدی غنا خواندی و لو اصلا شما مستحق نباشی نسبت به این مبلغ، من مال خودم هست می‌‌خواهم در اختیار تو بگذارم، حالا یا انشاء هبه مستقله بکند یا اباحه تصرف کند، ‌خلاف ظاهر عرفی است که از اجر المغنیة سحت بفهمیم یک حرمت مستقله‌ای دارد این مال.

بعضی جاها فقهاء گفتند، مثل در قاضی جور گفتند اگر بگوید این خانه که مال پدری شماست، غاصب است، غصب کرده، حکم بکند که مال شماست، خانه خودتان را به شما پس بدهد، بعضی‌ها گفتند، ‌گفتند ما یاخذه بحکمهم فانما اخذ سحتا و ان کان حقا ثابتا، ‌بعضی‌ها گفتند، بله، آنجا دلیل خاص گفتند داریم که مال خودت هست، قاضی جائر، حاکم جائر حکم می‌‌کند که این مال شماست، به عنوان ما یأخذه بحکم الجائر می‌‌شود سحت و حرام. مگر مضطر باشید، قاضی عدل نباشد، تنها استخلاص مال‌تان رجوع به قاضی جور باشد که بحث دیگری است. اما در اینجا خلاف ظاهر است، انصراف دارد‌، اطلاق ندارد اجر المغنیة سحت در این مطلب.

و مما یؤکد علی ذلک این است که لقائل ان یقول: وقتی این شخص رضای مستقل دارد، دیگر این به عنوان حقیقی اجر المغنیة نیست. اجر المغنیة این است که به عنوان اجر المغنیة بدهد. پس فرمایش امام این اشکال را دارد. چون امام می‌‌فرمایند و لو راضی باشد صاحب مال اما باز تصرف این مغنی یا مغنیه در این مال حرام است به عنوان ثانوی، خب این اشکال به ایشان است که...

[سؤال: ... جواب] حالا تصرف این شخص در این مال بعید است که غیر از عنوان لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه، یک عنوان مستقل آخری به عنوان اجر المغنیة باشد، موجب حرمت او باشد، علاوه بر این‌که این نکته تشکیک کردیم که وقتی راضی است بطور مستقل نه به عنوان ما یستحقه شرعا، می‌‌گوید به عنوان وفاء به عقد من به شما نمی‌دهم، ‌البته ممکن است داعی باشد آن عقد، ولی به عنوان وفاء به عقد نمی‌دهم، راضی مستقلم، دیگه اصلا این علی‌ أی تقدیر، فی جمیع التقادیر اسمش دیگر اجر المغنیة نیست. مسامحه می‌‌کند عرف می‌‌گوید اجر المغنیة و الا وقتی خود طرف راضی است می‌‌گوید اگر عرفا هم مستحق نباشی من می‌‌دهم این پول را، دیگه در این حال اجر المغنیة نیست. و حداقل این است که اطلاق ندارد دلیل حرمت.

 [سؤال: ... جواب] عنوان‌های آخر که مشوق به حرام، این حرمت تکلیفیه تشویق به حرام است، ‌چه ربطی دارد به تصرف این آقا در این پول؟ ... شما منبر می‌‌روید ممکن است عنوان ثانوی پیدا کردن پول گرفتن که می‌‌گویند مردم دارند جان می‌‌دهند این برای مجلس ترحیم شهید پول می‌‌گیرد، ممکن است عنوان ثانوی پیدا کند، اما پولی که می‌‌گیرید حرام که نمی‌شود، این یک عنوان ثانوی است. ... عنوان ثانوی را ما چه کار داریم؟ ما عنوان ثانوی فوقش عنوان تشویق به حرام را می‌‌گوید حرام است اما این پول تصرف در آن چرا حرام باشد؟ علاوه بر این‌که مثلا حالا این مغنی می‌آید پول می‌‌گیرد، بعد از این‌که آواز خواند و همه برایش کف زدند، پاکت به او می‌‌دهند، این پاکت به او دادن تشویق به حرام است؟ آن کف زدن‌ها تشویق به حرام نیست، این پاکتی که این بدبخت‌ فلک‌زده که دین و دنیایش را گذاشته برای این کار، او تشویق به حرام می‌‌کند؟!

پس فرمایش امام قابل مناقشه است.

اما فرمایش آقای سیستانی هم اشکال آقای خوئی به نظر ما وارد است. آقا! اکثر این‌هایی که می‌‌روند اجرت بر حرام می‌‌دهند، مجبور نیستند. می‌‌رود خلاف می‌‌کند، پول هم می‌‌دهد، این‌جور نیست که ببرندش دادگاه، پول از او بگیرند یا از ترس کتک خوردن پول بدهد. نه، می‌‌آورد آوازه‌خوان را پول می‌‌دهد، می‌‌رود نعوذبالله فسق و فجور می‌‌کند، ‌پول می‌‌دهد، به او می‌‌گویند مجبور بودی پول بدی؟ می‌‌گوید نه، مجبور نبودم، بالاخره حق‌الزحمة‌اش است. به قول آقای خوئی به عنوان وفاء به عقد این پول را می‌‌دهد. و اکثرا می‌‌دانستند این حرام است، شرعا مستحق نیست، پس چرا روایت می‌‌گوید الثمن المغنیة سحت، ‌اجر الزانیة سحت؟ این را برای چی گفتند، این روایات؟ خب اکثر مردم می‌‌دانند این شرعا باطل است و استحقاق شرعی ندارد. ولی به عنوان وفاء به عقد این پول را می‌‌دهند و لذا می‌‌شود حرام.

[سؤال: ... جواب] رضای مستقل این است که لابعنوان الوفاء بالعقد. بله، اگر همچون چیزی را احراز کردیم، اشکال ندارد.

این‌هایی که در بانک‌های خصوصی می‌‌دهند باید ببینیم به عنوان این‌که می‌‌گویند ما قرارداد بستیم داریم سود می‌‌دهیم، نمی‌شود گرفت. و لو بدانند شرعا این فاسد است ولی به عنوان وفاء به قرارداد می‌‌دهند، نمی‌شود گرفت. اما اگر می‌‌گوید نه، آقا! اصلا تو قرارداد هم نبسته بودی، ‌حاج آقا! بابا! این همه مردم از ما سود می‌‌گیرند، حالا تو که گناه نکردی که هی دچار دغدغه‌های دینی هستی، ما قرارداد هم با تو نبسته بودیم، ‌بالاخره به تو این سود را می‌‌دادیم طبق قوانین خودمان، بله، اگر این‌جوری است اشکال ندارد.

در بحث قمار هم همین است. در بحث قمار هم آن مغلوب یک وقت به عنوان وفاء به عقد قمار، پول می‌‌دهد، حرام است گرفتنش و لو بداند شرعا این آقا مستحق نیست. ولی یک وقت به عنوان وفاء به قرارداد نمی‌دهد، می‌‌گوید آقا! من اصلا از قیافه تو خوشم آمده، حالا یک مدتی هم با هم بازی کردیم نعوذبالله، من هم باختم، اصلا مردانگی نمی‌دانم پول به تو ندهم، ‌و لو وفاء به عقد هم نباشد، تو هم بگویی آقا! نمی‌خواهد پول بدهی، من خودم پول می‌‌دهم، بله، ‌اگر واقعا این‌جوری باشد، می‌‌شود تصرف در مال او کرد. فوقش آن عقد، داعی می‌‌شود، عقد داعی است، داعی اشکال ندارد، عنوان تقییدی وفاء‌ به عقد را اگر قصد کنید نمی‌شود و الا اگر داعی است برای این‌که شما الان طیب نفس داشته باشید به تصرف او در مال‌تان و لو اگر قرارداد نمی‌بستید همچون طیب نفسی نداشتید، این اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب] شما با این بیان‌تان دارید فرمایش امام را تقویت می‌‌کنید. ما اشکال کردیم. استظهار این‌که غیر از حرمت تصرف در مال غیر یک عنوان حرام مستقلی باشد، اجر الزانیة، این هم اطلاقش واقعا عرفی نیست و هم این‌که عرض کردیم وقتی طرف قصد می‌‌کند حتی اگر وفاء به عقد هم نباشد من این پول را می‌‌دهم، دیگه این مصداق اجر المغنیة علی جمیع التقادیر نیست.

این راجع به این بحث. پس نه فرمایش آقای سیستانی باطلاقه تمام است نه فرمایش امام، بل امرٌ بین الامرین، همانی که آقای خوئی فرمودند، ‌مرحوم استاد هم قائل بودند، ‌ما هم قائلیم.

[سؤال: ... جواب] آقا! کدام مسلمانی نمی‌دانست که اجر الزانیة استحقاق شرعی در موردش نیست؟! می‌‌شد مسلمان‌ها این را ندانند؟! ... بهرحال کسی که عالم به فساد است شرعا، به چه عنوان دارد این پول را می‌‌دهد به آن غناخوان و یا آن زن فاسد؟

 [سؤال: ... جواب] حرمت تکلیفیه‌اش که سر جای خودش است، بحث گرفتن این پول است. ... ما که نمی‌گوییم محال است شارع به این عنوان بگوید حرام است، ظهور اطلاقی برایش منعقد نمی‌شود. و الا در باب قضاء جائر که عرض کردم مشهور فقهاء هم گفتند، حالا بحث است، در دینش که گفتند که اگر محکوم بشود طرف مقابل به بدهکار بودن، آنها که می‌‌گویند هر چه بگیری حرام است، در عینش هم برخی از فقهاء گفتند. چون دلیل خاص داریم. اما مشکل ما اینجا این است که اطلاق منعقد نمی‌شود.

آخرین مطلب در این بحث را هم بگوییم: بعد از این‌که ثابت شد که شرط‌بندی مطلقا حرام است، غیر از بیع به شرط این است که اگر قرعه به نام من آمد، به من جایزه بدهید، آن، رهان بر او صادق نیست، می‌‌گوید ما چایی می‌‌خریم، اگر قرعه به اسم شماره سریال ما در آمد، حالا ماشین است، ‌هر چی هست به ما بدهی ها! یک وقت بالا نکشی، این ربطی به رهان ندارد. آن، هبه مشروطه یا بیع مشروط یا صلح مشروطه، آن، بحث جدایی دارد. رهان، ‌شرط‌بندی که قرارداد شرط‌بندی می‌‌بندند، جایز نیست و باطل است مگر در خف و حافر و نصل.

خف گفتند شتر و فیل. حافر گفتند اسب و بغل و حمار. نوعا فقهاء این را گفتند. عبارت را بخوانم برای‌تان، آنی که مشهور لغویین و فقهاء گفتند این است، نوعا در کلمات گفتند هدف از تجویز سبْق در خف و حافر که مراد از خف یعنی ذو خف، شتر ذو خف است، اسب ذو حافر است، حالا چرا می‌‌گویند حافر؟ چون می‌‌گوید اسب همین‌جور که راه می‌‌رود زمین را می‌‌شکافد، حفر می‌‌کند، برای این گفتند حافر. ذو خف، ‌ذو حافر. روایت هم که نصل، حالا گفتند ذو نصل، گفتند هدف از تجویز سبق و رمایه این است که در جنگ، مردم مهارت پیدا کنند. این در کلمات فقهاء هست. مرحوم محقق در شرائع تصریح می‌‌کند، می‌‌گوید هدف از سبق و رمایه، آشنا شدن با راه حرب است. این را که گفتند، دو تا مطلب پیش آمده:

مطلب اول این است که آیا می‌‌شود الان تعدی کرد به ماشین‌های جنگی و سلاح‌های جنگی جدید؟

نوع آقایان معاصرین گفتند بله، بعد از این‌که نکته جواز مسابقه و شرط‌ عوض در سبق و رمایه که آشنا بشوند با ابزارهای جنگی خب عرف الغاء خصوصیت می‌‌کند و شامل این ابزارآلات جنگی هم می‌‌شود.

مرحوم آقای خوئی تعبیرش این است، می‌‌گوید که کتاب السبق و الرمایة لابد فیه من ایجاب و قبول و انما یصحان فی السهام، صحیح است سبق و رمایه در سهام، و اما راجع به سبق ایشان می‌‌گوید صحیح است در ابل و فیل و خیل و بغال و حمیر، شتر، ‌فیل، اسب، ‌قاطر، حمار. بعد می‌‌گوید و لایبعد صحة المسابقة فی جمیع الآلات المستحدثة فی الحرب، ‌کالآلات المتداولة فی زماننا.

آقای سیستانی شبیه همین مطلب را دارند. می‌‌گویند السبق هو المعاملة علی اجراء الخیل و ما شابهها فی حلبة السباق لمعرفة الاجود منها و الافرس من المتسابقین. هم می‌‌خواهند آن اسب بهتر را تشخیص بدهند و هم می‌‌خواهند اسب‌دوان بهتر را تشخیص بدهند. بعد می‌‌گویند و فائدة العقدین بعث النفس علی استعداد للقتال و الهدایة للمارسة النضال فی الحرب دفاعا عن النفس و العرض و الدین و المال. بعد در ادامه ایشان دارند که و لایبعد صحتهما فی جمیع الآلات، یعنی صحت سبق و رمایه، فی جمیع الآلات المستعملة فی الحرب و منها الآلات المتداولة فی زماننا.

امام هم در یکی از نامه‌هایی که داشتند، من در کلمات ایشان ندیدم ولی در یکی از نامه‌ها همین توسعه را و تعدی را از اسب‌دوانی و تیراندازی به ابزارآلات جنگی جدید را مطرح فرمودند.

که عرض کردم آقای خوئی‌، ‌مرحوم استاد، آقای سیستانی هم همین را دارند.

ما برای این‌که این مطلب را تحقیق کنیم مطلب دوم را هم بگوییم:

مطلب دوم مطلبی است که آقای صدر دارد در تعلیقه منهاج جلد دو صفحه 154. ایشان گفته که وقتی که نکته سبق و رمایه در آن اسب‌دوانی و تیراندازی‌های قدیم استعداد قتال هست، الان دیگه موضوعیت ندارد این. الان اسب‌دوانی یک تفریح در میان عده‌ای از مردم شده. با اسب که نمی‌جنگند. تیراندازی شده یک ورزش که فقط برای پر کردن اوقات فراغت هست و الا در جنگ که نمی‌آیند تیراندازی فردی بکنند. و لذا ایشان می‌‌گوید و هل الصحة تثبت مطلقا او مادامت هذه الادوات تعتبر هی الوسائل العامة للحرب التی تنمو بتنشیط العمل فیها القدرة العسکریه و مصالح الجهاد. اقربهما الثانی. اقرب این است که بگوییم اطلاق ندارد لاسبْق او لاسبَق الا فی خف او حافر او نصل یا ان الملائکة لتحضر عند الرهان و تلعن صاحبه ما عدا الخف و الحافر و النصل. اطلاق ندارد نسبت به زمانی که دیگر اسب از ابزار جنگی خارج شده، تیراندازی با سهام از ابزار جنگی خارج شده. آن وقت جایگزینش می‌‌شود مسابقه سلاح کمری، مسابقه در سلاح مدرن جنگی، ‌رانندگی در این ماشین‌های تندرو یا هواپیمای جنگی.

خب انصافا اگر قرینه‌ای بود در این روایات که نکته این‌که فرمودند لاسبق الا فی خف او حافر او نصل همین تمرین جنگی بود انصافا فرمایش آقای صدر فرمایش عرفی است. ولی ما قرینه لفظیه‌ای پیدا نکردیم، در کلمات فقهاء هست که این بخاطر این است که در جنگ تقویت بشود قدرت جنگی مردم، اما در روایات نیامده بود، لاسبْق او لاسبَق الا فی خف او حافر او نصل. حالا حکمت هست، حکم که دائر مدار حکمت نیست. حکمت نماز شکسته خواندن در سفر هم خسته شدن است، آقایان فقهاء که می‌‌گویند این حکمت است دیگه. حالا سوار هواپیما می‌‌شود یک ساعته از تهران می‌‌رود مشهد، هیچ خسته هم نمی‌شود، تازه روز تعطیلیش هم هست، کلی هم استراحت می‌‌کند، در هواپیما می‌‌خوابد، پذیرایی می‌‌شود، بگوییم این نمازش شکسته نیست؟ خب این حکمت است. اگر ما به عنوان حکمت تلقی کنیم قدرت بر جنگیدن را، خب حکم مگر دائر مدار حکمت است؟

آن وقت اشکالی که پیش می‌آید این است که تضییق نمی‌کند که الان اسب‌دوانی دیگر همراه با مسابقه و بردوباخت جایز نباشد. چون ما در روایت که قرینه لفظیه نداشتیم که و انما جاز السبق فی الخیل، مثلا، لانه معد للحرب، این‌که نبود، حکمت غیر منصوصه بود. پس اگر حکمت غیر منصوصه باشد، در کلمات فقهاء ذکر شده. این مقید نیست.

پس فرمایش آقای صدر این ایراد را دارد که بگوییم اطلاق دارد دلیل که می‌‌گوید مسابقه اسب‌دوانی جایز است.

آقای صدر یک نکته‌ای در ذهن‌شان است، ایشان می‌‌گویند گاهی عرف از یک عنوانی مثالیت می‌‌فهمیده. مثلا ایشان راجع به درهم، دینار می‌‌گوید عرف مثالیت می‌‌فهمیده برای نقد رایج و لذا روایت که می‌‌گوید درهم و دینار زکات دارد، ‌ایشان می‌‌گوید احتیاط واجب این است که بگوییم هر نقد رائجی که همان شرائط درهم و دینار را داشت زکات دارد. بیع صرف در درهم و دینار مشروط است به این‌که زیاده نداشته باشد، ایشان می‌‌گوید که احتیاط واجب این است که در مطلق معامله پول‌ها این را در نظر بگیریم. چون ظهور عرفی درهم و دینار در آن زمان در این بود که مثال نقد رایج است، ‌نقد رایج آن روز درهم و دینار بود، نقد رایج امروز تومان و دلار است. و خیلی هم ثمره بار می‌‌کند بر این مطلب.

البته نوعا ایشان احتیاط واجب می‌‌کند ولی همین احتیاط واجب‌ها است که بقیه یاد می‌‌گیرند تبدیل می‌‌شود به فتوی.

اگر این فرمایش ایشان را که در درهم و دینار گفتند واقعا در مورد خف او حافر که اسب و شتر و بغل و این‌ها هست که بگوییم ظهور عرفیش این بوده: مثال بوده برای آلات حرب، ‌مراکب حرب، بله، انصافا فرمایش خوبی می‌‌شود. ولی ما همچون ظهور نمی‌فهمیم از این روایات، نه در درهم و دینار می‌‌فهمیم نه در این مورد خف و حافر.

بنابراین لایبعد که اطلاق داشته باشد جواز مسابقه در اسب‌دوانی و مانند آن نسبت به امروزی که دیگه از آلیت حرب و مرکب بودن حرب خارج شده.

اما مطلب دوم: می‌‌شود تعدی کرد از این لاسبق الا فی خف او حافر به این ماشین‌آلات جنگی، هواپیمای جنگی؟ بعید نیست. چرا؟ برای این‌که ما یک مطلبی را بارها عرض کردیم، ‌آقای داماد هم داشتند که می‌‌گفتند حکمت مخصص نیست، ولی معمم هست. ظهور عرفی حکمت در این است که معمم است. مثال می‌‌زدند...

[سؤال: ... جواب] حالا اگر حکمت بودن آن را فهمیدیم. بعید نیست این حکمت بودن عرفی باشد. و لذا می‌‌شود تعمیم دارد. در سهام که خیلی عرفی است که بگوییم این حکمتش این بود که تیراندازی کنند برای این‌که بتواند در جنگ آمادگی داشته باشند. این حکمتش که عرفی است. در خف و حافر هم، ‌در اسب‌دوانی و این‌ها هم بعید نیست این حکمت. وقتی حکمت بود می‌‌توانیم بگوییم معمم است.

مثال عرفی: می‌‌گویند مولی گفته که شب‌ها هیچکس را نگذار بیاید پیش من، چون شب‌ها تاریک است، افراد شناخته نمی‌شوند، آن وقت یک کسی سوء قصد دارد، می‌آید، مولی را می‌‌کشد، خب این حکمت است دیگه. حالا و لو عبد بشناسد این آقا آدم خوبی است، مولی حکمت ذکر کرده، گفته شب‌ها هیچکس را راه نده پیش من، بعد گفته نکته‌اش چیه؟ گفته نکته‌اش این است. نکته‌اش این است ولی نکته، ‌علت نیست، حکمت است. حالا اگر یک روزی هوا تاریک شد، همان حالت شب به وجود آمد، عرف تعدی می‌‌کند. این مثال عرفی.

مثال فقهیش این است که در روایت داریم، خداوند میته را حرام کرد لما فیه من فساد الابدان، چون موجب فساد بدن می‌‌شود. خب این‌که حکمت است، اکل میته که دائر مدار فساد بدن نیست. اما هروئین قطعا موجب قطعا فساد بدن است، ‌عرف الغاء خصوصیت می‌‌کند. می‌‌گوید بابا! میته را حرام کردند گفتند در معرض فساد بدن است، هروئین که نابود می‌‌کند جوان را. اعتیاد به شیشه که نابود می‌‌کند جوان را که واقعا موجب فساد بدن می‌‌شود. این حرام نیست؟! این را عرف نمی‌پذیرد.

و لذا بعید نیست، لایبعد که ما بگوییم، همان‌طور که آقایان هم فرمودند حکمت جواز مسابقه اسب‌دوانی و تیراندازی موجب تعمیم می‌‌شود نسبت به این ابزارآلات جنگی.

 [سؤال: ... جواب] خصوصیت این‌که این‌ها را تجویز کردند در آن زمان، عرف می‌‌فهمیده نکته‌اش این است که آماده جنگ بشود. ... حالا ما اصراری به این مطالبی که می‌‌گوییم نداریم. لایبعد گفتیم. ما فقط می‌‌خواهیم ترسیم بشود اصل بحث؛ بحثی است نوعا مطرح نشده در فقه، فقط به صورت فتوی مطرح شده. آن مطلب هم که اطلاق نداشته باشد مسابقه اسب‌دوانی نسبت به الان، آن هم که در کلام مرحوم صدر بود. این‌ها نیاز به بحث دارد. ولی ما راجع به این‌که حکمت، مضیق باشد اشکال کردیم ولی نسبت به معمم بودنش نمی‌دانیم اینجا از مصادیق مععم بودن حکمت باشد.

هذا تمام الکلام فی بحث القمار و توابعه. ان شاء الله از هفته آینده آن بحثی است که خیلی محل ابتلاء علماء اعلام است، ان شاء الله بحث می‌‌کنیم و نوعا نظرمان به مستثنیات است، ‌مطرح شده. بحث الغیبة و البهتان.

ان شاء الله تامل بفرمایید تا هفته آینده.